

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
سال چهاردهم، شماره‌ی پنجاه و چهارم، زمستان ۱۴۰۱، صص ۳۷-۵۹
(مقاله علمی - پژوهشی)

مبانی فرهنگی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری محمدابراهیم باستانی پاریزی

حسین آبادیان^۱

چکیده

مقاله حاضر بر اساس آثار منتشر شده استاد باستانی پاریزی، دیدگاه تاریخی او را مورد بحث قرار می‌دهد. پژوهش حاضر با این فرضیه نوشته شده است که هیچ مورخی بدون «نظر» مطلب نمی‌نویسد، بلکه معلومات پیشین، محیط تربیتی، اوضاع و احوال اجتماعی و البته تجربه زیسته زمینه‌های لازم را برای تاریخ‌نگاری فراهم می‌نمایند. بنابراین، با اینکه عناوین و موضوعات کتاب‌های باستانی پاریزی بسی ساده بودند، در پشت این عناوین و مطالب مطرح شده، نگاهی تاریخ‌نگارانه وجود داشت که نویسنده را برای پیشبرد طرح خود راهنمایی می‌کرد. بیشتر مطالب این مقاله برگرفته از آثار باستانی پاریزی است، اما در برخی موارد برای فهم بهتر موضوع، به برخی منابع دیگر نیز ارجاع داده شده است. هدف مقاله این است تا نشان دهد باستانی پاریزی نیز تلاش داشت برای سبک تاریخ‌نویسی خود مفاهیمی ارائه نماید. در این پژوهش به برخی از این مفاهیم که خاص اوست اشاره شده است. پرسش اصلی مقاله حاضر این است که در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی چه عناصری به شکل «پیشینی» تأثیرگذار بوده‌اند؟ که با استفاده از روش تحلیل محتوا به این پرسش پاسخ داده شده است.

واژه‌های کلیدی: باستانی پاریزی، تاریخ‌نگری، تاریخ‌نگاری، تاریخ اجتماعی، فرهنگ، محیط

۱. استاد گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین،

ایران. abadian@hum.ikiu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۲۳ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۰۴/۲۷

مقدمه

دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی (سوم دی ماه ۱۳۰۴ - پنجم فروردین ماه ۱۳۹۳) یکی از مشهورترین تاریخ‌نگاران ایران بود که عناوین کتاب‌های او بسیار ساده بودند، باستانی سعی می‌کرد از نمادهای فرهنگی و اجتماعی حاکم بر جوامع روستائی برای نامگذاری کتاب‌های خویش استفاده نماید و به همین علت دوغ، گاو، کویر، مار، آسیا، آفتابه، سیر، پیاز، اژدها، نای و امثالهم در عناوین کتاب‌ها و نیز مضمون و محتوای آثار وی فراوان دیده می‌شوند. نظر به استفاده از اسامی ساده و بی‌ریای کتاب‌ها و همچنین سبک خاص تاریخ‌نویسی او که از نمونه‌های آن ارجاع کمتر به منابع یا ذکر حکایات تاریخی با زبانی ادبی و بیانی شیرین بود که از آن‌ها نتیجه اخلاقی و سیاسی و اجتماعی خاص خود را می‌گرفت، عمدتاً این تصور را ایجاد می‌کند که وی فاقد نگاهی تاریخی و سبکی مشخص بود و بالاتر اینکه کتاب‌های او از جوهر اندیشه تهی‌اند و نمی‌توان ردپایی از «نظر» در این کتاب‌ها پیدا کرد. در مقاله حاضر تلاش می‌شود از درون برخی از این نوشته‌ها، اندیشه مستتر در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی را هویدا نماییم و افقی نوین در شناسائی دیدگاه‌های تاریخی وی بگشاییم.

در نظر نخست شاید سخن گفتن از «سبک» یا همان «روش» تاریخ‌نگاری و بحث کردن از نوع «تاریخ‌نگری» دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی هیچگاه مورد نظر ایشان نبوده است، به ویژه اینکه خود نیز در مقدمه‌ای بر چاپ چهارم «سیاست و اقتصاد عصر صفوی» آنگاه که به موضوع تدریس آثار خویش «در چهارچوب تحقیقات اجتماعی و اقتصادی» ایران در دانشگاه ماکسیمیلیان مونیخ به سال ۱۳۶۷ اشاره می‌کند و صریحاً می‌نویسد: «مگر آلمانها بتوانند چهارچوب برای نوشته‌های من بگذارند، وگرنه تحریرات بی سروبن این بنده ناتوان، چیزهائی است که هیچ چارچوبی ندارد و در هیچ قابی و قالبی نمی‌گنجد.» (باستانی، ۱۳۹۲: ۱۰) او در مقدمه چاپ دوم همین کتاب بار دیگر نوشت، کتاب «بدون مراعات اصول و موازین نقد تاریخی نوشته شده» (همان، ۲۵)، بنابراین، شاید ایراد گرفته شود که وقتی خود ایشان داعیه روشمندی در نوشته‌هایشان نداشتند، ما را چه رسد که در این زمینه اظهار نظر کنیم؟ در مقاله حاضر تلاش شده است در حد مقدمات خود پاسخ پرسش فوق را بر اساس برخی

نوشته‌های خود باستانی پاریزی ارائه نمایم. بدیهی است آثار دکتر باستانی پاریزی بسیار بیشتر از مواردی است که به آن‌ها ارجاع داده شده است، مثلاً بخش مهمی از نوشته‌های او درباره تاریخ محلی کرمان در ادوار مختلف تاریخی است. بنابراین، در مقاله حاضر تأکید بیشتر بر مواردی است که به تصریح می‌توان دیدگاه‌های نظری او را درباره نوعی روش‌شناسی تاریخی معطوف به فرهنگ رایج در کویر بررسی کرد. در این بین سه کتاب «حصیرستان»، «حضورستان» و «هزارستان» اهمیت فراوانی دارند؛ زیرا عناصر حاضر در فرهنگ کویر با تبیین عناصر سه‌گانه زمان، مکان و تاریخ بررسی شده‌اند.

۱. درباره روش تاریخ‌نگاری دکتر باستانی پاریزی

واقعیت این است که هیچ اثر تاریخی را به مفهوم دقیق کلمه نمی‌توان غیر روشمند تلقی کرد، زمانی هم که استاد باستانی می‌نوشت: «صادقانه باید اعتراف کنم که کار من هرگز صد در صد با اصول علمی موافق نبوده است، این نقص متد تحقیقاتی، خود، موجب یک مقدار کم و کسریهایی در نوشته‌های من شده است» (راهنمای کتاب، سال ۱۴: ۳۲۲)، منظور وی تقلید از روش‌های تحقیق بود که در دانشگاه‌ها تدریس می‌شد و هر مدرسی بنا به سبک و سلیقه خود، موضوعی به نام روش تحقیق در تاریخ منتشر می‌کرد که عمدتاً در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی یا سبک‌های پوزیتیویستی بودند و یا روشی که مارکسیست‌ها در نگارش تاریخ از آن بهره می‌گرفتند. به همین علت، او شیوه تاریخ‌نگاری خود را «سلیقه و روش من درآورده» (باستانی، ۱۳۵۷: ۷) می‌نامید. اتفاقاً آنچه آثار و پژوهش‌های باستانی پاریزی را اهمیت به مراتب بیشتری می‌بخشید، همین «سلیقه و روش من درآورده» بود؛ زیرا او در نویسندگی خویش نه تنها مقلد دیگران نبود، بلکه افقی نوین فرا راه نگارش تاریخ فراهم می‌آورد که به شخص او اختصاص داشت. موضوع این نیست که این سلیقه و روش من درآورده، با علاقه پژوهشگران و یا خوانندگان منطبق بود یا خیر. مهم این بود که باستانی چارچوب‌های مشخص و از پیش تعیین شده برای پژوهش‌های تاریخی را رعایت نکرد و این نه تنها نقص کار محسوب نمی‌شد، بلکه نقطه قوت به شمار می‌آمد؛ زیرا اگر قرار بود از روش دیگران تقلید کند لاجرم کتابی می‌نوشت که از نظر قالب و نه از نظر

محتوا تفاوتی با کارهای دیگران نداشت.

قطعاً هر مورخ به هنگام نگارش تاریخ، «مفروضات» و «مسلماتی» دارد که همه بستری فرهنگی دارند و مورخ به مدد آنهاست که سراغ نگارش تاریخ می‌رود و حتی با کمک همان مفروضات است که موضوعات مورد علاقه خود را برمی‌گزیند. دیگر اینکه هنگام تاریخ‌نگاری، هیچ اثری از «زمان»، «مکان»، «افق تجربه‌ها» و «علائق» نویسنده آشکار نیست (نک: Gadamer, 1989: XXX). مؤلفه‌هایی که همه برخاسته از فرهنگی مشخص‌اند. پس لابد دلیلی وجود داشت که باستانی مثلاً همیشه از کویر و نمادهای آن در تاریخ‌نگاری خود سخن به میان می‌آورد و این بی‌ارتباط با «تجربه زیسته» و «فرهنگ پیشینی» ایشان نبود.

در کل تاریخ‌نگاری مورخین ویژگی‌های گوناگونی دارد که با نظام معرفتی خاص و البته مطالعات و سوابق پژوهشی و خاستگاه فرهنگی هر مورخ ارتباط دارد و نمی‌توان بین این سوابق و نگاه تاریخی آن‌ها تفکیک و تمایز قائل شد. در مطالعات تاریخی رویکردهای فراوانی می‌توان یافت که هرکدام از آن‌ها با ساختار روحی و روانشناسی شخصیتی هر مورخ در ارتباط است. عده‌ای با رویکرد فلسفی به مطالعه تاریخ می‌پردازند، عده‌ای دیگر نقطه عزیمت خود را تحولات نظام‌های اقتصادی قرار می‌دهند و برخی دیگر رویکردی مذهبی اتخاذ می‌کنند و گروهی نیز نقش شخصیت‌ها در تاریخ را معیار و محور تحولات تاریخی قرار می‌دهند. دو رویکرد اساسی دیگر را نیز می‌توان بر این فهرست افزود: رویکردی که به تاریخ نخبگان و نقش ایشان در تحولات تاریخی تأکید می‌کند و رویکردی دیگر که بر نقش اقشار حاشیه‌ای اشاره دارد و زندگی اجتماعی و فرهنگی آن‌ها را سرلوحه قرار می‌دهد؛ این رویکرد دوم همان است که در اصطلاح «تاریخ اجتماعی» خوانده می‌شود.

۲. باستانی پاریزی و تاریخ اجتماعی

در تاریخ اجتماعی و فرهنگی به «تمایزها» اهمیت داده می‌شود. با اندکی تسامح می‌توان این نکته را همان چیزی دانست که پی‌یر بوردیو در کتاب «تمایز»^۱ تشریح کرده است و

۱. مفهوم تمایز نقش مهمی در تحقیقات علوم انسانی دارد، بنگرید به:

Bourdieu, Pierre (1999) *Distinction; a Social Critique of the Judgment of Taste*, Translated by Richard Nice, London: Rutledge.

همان است که به باور ما باعث تفکیک و تمایز هویت‌های جمعی و تاریخ قومی از تاریخ جهانی می‌شود، نکته‌ای که بسیار اهمیت دارد. گفته‌اند فرزندگان باستان بر این باور بودند که انسان فرهیخته کسی است که مطابق سنن قومی خود بیندیشد و این امر منجر به زایش پدیده‌ای شد که روح قومی^۱ خوانده می‌شود. به عبارتی، همانطور که برخی فلاسفه گفته‌اند، در جهان باستان فضیلت هنری گوهرین بود که از زندگی قومی مایه می‌گرفت. (هیپولیت، ۱۳۸۶: ۲۹)

باستانی پاریزی بدون اینکه ادعائی در زمینه فلسفه داشته باشد و با اینکه به جز اشاراتی گذرا متعرض فلسفه تاریخ نشد و بدون اینکه از کلمات دشوار فهم برای انتقال داشته‌های فکری و فرهنگی خود استفاده نماید، با نگارش تاریخ اجتماعی و فرهنگی خاص خود می‌خواست به «درون» نظر بیفکند. پس اگر وظیفه مورخ را رفتن به گذشته و خم شدن به درون تاریخ خود، برای فهم کردن روح قومی خویش بدانیم، آنگاه بیشتر درک خواهد شد که باستانی با نگارش تاریخ اجتماعی مردم ایران و تأکید زایدالوصف بر کویر و روستا، چه اهمیتی در سلسله مراتب تاریخ‌نگاران ایران زمین داشت.

دکتر باستانی به این حوزه یا قلمرو^۲ تاریخ‌نگاری اهتمام فراوانی مبذول داشت و تقریباً تمامی آثار او به این مهم اختصاص یافتند. در تاریخ‌نگاری دکتر باستانی خاطره، تاریخ، ادبیات و زندگی توده‌های مردم در هم می‌آمیخت و امری شکل می‌گرفت که خود ایشان آن را «من درآورده» خوانده است. در این تاریخ‌نگاری بود که تلاش می‌شد نه تنها زندگی توده‌ها بازنمائی شود، بلکه «آگاهی تاریخی» به اعماق ضمیر توده‌ها راه پیدا کند.

آوردیم دکتر باستانی بر روستا و نقش آن در تحولات تاریخی ایران زمین تأکید فراوان داشت؛ این رویکرد درست مخالف رویکردی بود که بر نقش شهر در تحولات تاریخی می‌پردازد. مهم‌ترین کتاب او در این زمینه «حماسه کویر» بود که اثری است درباره روستا و ده و آب. کویر برای باستانی محیطی قفر و خشک و بی‌آب و علف نبود که هیچ ذی‌وجودی قادر نیست در آن به حیات خویش ادامه دهد، بلکه کویر

1. Volksgeist.

2. Realm.

نمادی بود با زمینه فرهنگی مقاومت در برابر سیطرهٔ جباریت: «حوادث کتاب عمدتاً در حاشیهٔ کویر یعنی تربت و سمنان و یزد و راور و کرمان طبس اتفاق افتاده که تنها نقاطی بودند که نخستین فریاد مقاومت در برابر سلطهٔ بی‌امان دویست فرزند فتحعلیشاه بلند کردند، و این شاید معلول فضای باز و افق آزاد بیکران خود کویر بوده باشد.» (باستانی پاریزی، ۱۳۵۶: نه)

۳. نگاه باستانی به تحولات تاریخی

باستانی با اینکه اهل فلسفه نبود، اما برخی مطالبش نشان از تعلق خاطر او به مباحث فلسفی داشت. به راستی مگر می‌توان تاریخ نوشت، بدون اینکه بن‌مایهٔ فلسفی تاریخ‌نگاری خود را روشن ساخت؟ او اشاره می‌کرد به جای اینکه مثل بوسوئه تاریخ را قلمرو اجرای مشیت الهی بدانیم «بالعکس» باید «جای پای عوامل طبیعی و مادی و انسانی» را جستجو کنیم و به این شکل است که «در هر قدم صدها شاهد مثال» خواهیم یافت. (باستانی پاریزی، ۱۳۶۴: ۸) به نظر می‌رسد باستانی مبنای تاریخ بشری را گذار از قلمرو ضرورت به سوی قلمرو آزادی می‌دانست و بر این باور بود که ادوار و اکوار تاریخی و حوادث ریز و درشت فراوان، در این عرصه به خودی خود مبین همین موضوع‌اند و آنچه در اصطلاح شرّ خوانده می‌شود، با نگاهی کلی به تاریخ، چیزی جز خیر محض نبوده است: «... چون مبنای تاریخ عالم بر تکامل بوده، پس باید نتیجه گرفت که همهٔ آن ظلم‌های کوچک، در مآل به نفع و خیر بشریت، و در خط تکامل بشریت بوده است. پس تاریخ خیر محض است، که کل تاریخ پی‌گیری همین خط سیر تکاملی است.»^۱ (همان، ۱۴)

در منبعی دیگر این نگاه به تاریخ بیشتر آشکار شد، هرچند به ظاهر خلاف داوری پیش را نوشت. باستانی در «سنگ هفت قلم» نوشته است: «تاریخ یک قدرت قاهرهٔ خداوندی است، که در واقع تربیت‌کننده و شلاق‌زنندهٔ سرکشان است - نه مدافع آنها و نه همراه آنها، و حتی انتقام‌گیرنده از آنها.» (باستانی، ۱۳۶۹: ۱۷) سپس در صفحه‌ای دیگر اشاره کرد که «هیچ کجا از حضور تاریخ خالی نیست.» (همان، ۱۸) این جمله

۱. تأکید از دکتر باستانی است.

شاید روایتی از این جمله مشهور باشد که «تاریخ جهان، داوری جهان است».^۱ به نظر باستانی هر مورخ آنچه را که دیده است، برای ما «وصف» می‌نماید. توصیف کردن یا نقل نمودن، در روایات تاریخی اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد؛ از آن حیث که نقل، نخستین مواجهه انسان با پدیدارهاست:

«نقل کردن چیست؟ انسان در ابتدائی‌ترین مواجهه با جهان، نمودهای بیرونی^۲ را مشاهده می‌کند، وقتی انسان این نمودها را توصیف می‌کند و حوادثی و رویدادهائی^۳ را که در آنها و با آنها شرح می‌کند، به واقع چیزی را نقل کرده است. این توصیف فقط ناشی است از دیدار نمودها...» (هایدگر، ۱۳۸۷: ۶۳) هر چند بعید به نظر می‌رسد مضمون سخنی که از دکتر باستانی نقل خواهیم کرد، ماهیتی فلسفی داشته باشد، اما می‌توان گفت به شکلی شهودی این سخن محتوایی فلسفی و حداقل فرهنگی دارد. باستانی نوشته است: «هر مورخی در هر دوره‌ای، دنیا را و اهل دنیا را آنچنان‌که دیده شناخته و برای ما وصف کرده، ما حق داریم از دید خود، در باب شخصیت و مطالب آن اظهار نظر کنیم، ولی حق نداریم از مورخ بخواهیم که مطابق میل ما تاریخ بنویسد یا یکی را نکوهش کنیم که چرا به روال مکتب ما کتاب ننوشته و اظهار نظر نکرده!» (باستانی پاریزی، ۱۳۹۰: ۲۱)

در پیوند با همین مضمون و بر اساس تفاوت‌های فرهنگی و قومی بود که باستانی باور داشت راهی به سوی «تفاهم بین‌المللی» وجود ندارد و «بنای تحریر» یکی از کتاب‌های خود را همین مقوله عنوان کرد. (باستانی پاریزی، ۱۳۷۲ الف: ۲۹) باستانی پاریزی که هنری زائدالوصف در نگارش مقالات و کتاب‌های خود با الهام از امور «پیش دستی»^۴ داشت، حضور در دو کنفرانس بین‌المللی یکی در اوتریخت هلند و دیگری در تورنتو را وسیله‌ای ساخت برای انتقال یک مضمون بسیار مهم و اساسی که آن‌هم چیزی جز «همدلی» ملل با یکدیگر نیست. او نوشت: «عقیده نگارنده بر این است که هر کنگره‌ای که در دنیا تشکیل می‌شود، یکی از هدفهایش جمع بین‌اضداد و اتحاد میان مشربهاست.» باستانی ادامه می‌دهد شاید یکی از عوامل مهم اختلاف‌های

1. Weltgeschichte ist Weltgerichte.
2. Outward Appearance.
3. Events.
4. Vorhanden.

سیاسی و مسلکی این بوده باشد که «مردم عالم صاحب یک زبان نیستند، و تازه به این نکته بعضی‌ها مفاخره هم می‌کنند، در حالیکه اگر زبان همدیگر را می‌فهمیدند، شاید بسیاری از مردم، شمشیر به روی هم نمی‌کشیدند و آتش به روی هم نمی‌گشودند.» (همان، ۲۹-۳۰)

با تمام این اوصاف، باستانی به این مقوله بسیار مهم وقوف داشت که اقوام گوناگون در اکناف جهان با یکدیگر از نظر فرهنگی تفاوت و «تمایز» فراوان دارند. این امر طبیعی است؛ زیرا گروه‌های انسانی عمدتاً به علت باورهای مشترک از یکدیگر متمایز می‌شوند. (سینگر، ۱۳۸۷: ۷۶-۷۷) پس او ضمن اینکه به «رسالت تاریخ» معتقد بود، اعتقاد داشت که «تاریخ تنها مایه سرگرمی ملت‌ها نیست، [بلکه] تاریخ سازنده ملت‌هاست.» (باستانی پاریزی، ۱۳۶۲: ۳۴۸) باستانی ضمن باور داشتن به «تمایزها»، آرزو داشت زبانی جهانی شکل گیرد تا شاید مردم بتوانند با همدیگر مفاهیم داشته باشند، اما از این نکته مهم نیز غافل نبود که «هویت و شخصیت ملل عالم در خبایای^۱ تاریخ آنها نهفته است.» (همان، همانجا) به عبارتی هر ملت هویتی دارد و نیز دارای وجوه تشخیصی است که آن ملت را از ملل دیگر متمایز می‌کند. بنابراین، درست است که آرزوی هر انسان آزاده‌ای این خواهد بود که ملل دنیا بتوانند روزی با یکدیگر فارغ از اختلافات گوناگون وارد گفتگو شوند، اما این گفتگو به این مفهوم نیست که وجوه تشخیص و تمایز ملل عالم از یکدیگر را منکر شویم؛ امری که واقعیت ملموس و فرهنگی دارد و نابود شدنی نیست.

۴. محیط، حصیر و تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی

باستانی در یکی از کتاب‌هایش از واژه محیط استفاده به جایی کرد. از نظر لغوی محیط هر آنچیزی است که ما را «احاطه» کرده و در آن «محصوریم». تاریخ هیچ قوم یا ملتی

۱. خبایا به معنی نهفته‌ها، پوشیده‌ها و امور نهانی است. این واژه بسیار مهم در نوشته باستانی نشان می‌دهد که او خواسته یا ناخواسته برای هر قوم و ملتی «تشخیصی» قائل است که آن را از قومی دیگر متمایز می‌کند؛ واضح است که این «تشخیص» ریشه در رویکردی فرهنگی دارد که به شکلی نهانی منشأ اثر عملکرد هر قوم است.

را نمی‌توان «چیزی خارج از محیط زندگانی مردم» (باستانی پاریزی، ۱۳۶۲: ۳۵۰) دانست و اگر «آن را وجودی مجرد و در عالمی دیگر تصور کنیم اشتباهی بزرگ کرده‌ایم» (همان، همانجا). به عبارتی تاریخ به دست خود مردم رقم می‌خورد، اما رقم خوردن تاریخ هر قومی، با مختصات و ویژگی‌های محیطی آن‌ها سروکار دارد. تاریخ ملی «جامع شتات» است، یعنی امور، موضوعات و حوادث پراکنده را زیر چتر واحدی گرد می‌آورد و به آن‌ها هویت و تشخص می‌بخشد، معیار و میزان نیز چیزی نیست جز محیطی خاص که حوادث در آن‌ها روی می‌دهند: «وقایع تاریخ را - با همه پراکندگی و رنگارنگی - همیشه یک رشته باریک و ظریف به هم پیوند می‌دهد و آنهم تعلق داشتن کل این حوادث به یک جامعه و یک محیط و یک سرزمین خاص، و تأثیر آن در خوب و بد سرگذشت مردم آن سرزمین است.» (همان، همانجا)

تاریخ ملی نه تنها وحدت بخشنده امور متکثر در جامعه‌ای به‌خصوص است، بلکه نشان دهنده تفاوت‌های فرهنگی اقوام و جوامع گوناگون با یکدیگر نیز است: «این تاریخ است که در حکم جویباری بی‌توقف، یک سرزمین خاص و یک قوم معین را از یک فرهنگ و کولتور^۱ مشخص سیراب می‌سازد.» (همان، ۳۵۱)

تفاوت ملت‌ها و قومیت‌ها ریشه در چه مقوله‌ای دارد؟ به نظر باستانی این‌ها همه نتیجه آن است که «تربیت و ادب و اختصاصات روحی و ظاهری این یکی با تاریخی پیوستگی دارد که البته این تاریخ با تاریخ آن ملت دیگر تفاوت دارد.» (همان، همانجا) در اینجا بود که او از «ممیز تاریخ» سخن به میان می‌آورد، نکته‌ای بسیار سنجیده و مهم؛ زیرا تاریخ دلالت بر تمایز ملت‌ها از یکدیگر دارد. اگر ممیز تاریخ وجود نداشت «همه مردم عالم یک‌نواخت بودند، همچنان‌که اگر کیمیای تاریخ وجود نداشت هیچ سرزمینی با سرزمین دیگر تفاوت نداشت...» (همان، همانجا) نگاه تاریخی باستانی آنجا اوج می‌گرفت که از «سرمایه تشخص و تعیین» (همان، ۳۵۲) در جایگاه اساس تاریخ

۱. کولتور به دنبال فرهنگ توسط خود باستانی ذکر شده است، برخی پژوهشگران معتقدند Colo در زبان لاتین به معنای کاشت و پرورش، سکونت در جایی و همچنین مراقبت، توجه و مبالغات است. ظاهراً culture و cultus از آن برگرفته شده است. (هایدگر، ۱۷۳پ) بنابراین، فرهنگ به شکل ماتقدم مبنای رفتارهای فردی و اجتماعی است.

یاد می‌کرد.

در اثری دیگر، همین نشانه‌ها را از نحوه نگاه باستانی به پدیده‌ها می‌توانیم استنباط نمائیم، او باز هم به لغت محیط اشاره می‌کند و از این بالاتر واژه «امکان» را به مثابه شرط تحقق هر حادثه تاریخی مورد استفاده قرار می‌دهد. در اینجا است که باز هم نوعی فلسفه تاریخ در نوشته‌های دکتر باستانی به دست می‌آید، او به لغاتی اشاره می‌کند که در فلسفه‌های پدیدارشناسی اهمیت زائد الوصفی دارند؛ هر چند شاید او خود این فلسفه‌ها را نخوانده بود: «جو سیاسی و محیط اجتماعی، و امکانات موجود در جامعه، همان چیزهایی است که در قدیم، از آن به زمان و مقتضیات و "مشیت دهر" و "دست قضا"^۱ و "سیرت دهر" تعبیر شده است و مردمان را در چنبر خود گرفتار می‌ساخته، با ظاهر نرم رنگین و باطن پرفریب و گزنده و زهرآگین.» (باستانی پاریزی، ۱۳۶۷: ۴۰-۴۱) نثر باستانی به هنگام تاریخ‌نگاری، از ظرایف ادبی مشحون بود، او کنایه و استعاره و تمثیل و تلمیح را به مثابه اداتی برای انتقال منظور خود مورد استفاده قرار می‌داد و به عبارتی بین ادبیات و تاریخ نسبتی وثیق برقرار می‌کرد. اگر توجه داشته باشیم هر متن تاریخی بالذات متنی ادبی نیز هست، آنگاه به استفاده‌های باستانی از صناعات رایج در ادبیات بیشتر اهمیت خواهیم داد.

در فقره بالا دیدیم که او چگونه از واژه‌های محیط، مقتضیات، زمان، قضا، ظاهر و باطن استفاده نمود؛ واژه‌هایی که بار معنایی بسیار غنی دارند. در فقره‌ای که نقل خواهیم کرد، باستانی اشاره می‌کند انسان تنها موجودیست که با جمع زندگی می‌کند و سیاستمدار هم طبعاً فردی است که بر همین مردم حکومت می‌راند؛ در اینجا است که مشکلات زندگی با توده‌ها خود را عیان می‌نماید: «ملت‌ها مقهور سیاست هستند، به دلیل

۱. معمولاً در متون فارسی بین قضا و قدر تفاوتی قائل نمی‌شوند، حال آنکه قدر عبارت است از تقدیر فردی و قضا تقدیر جمعی است. تقدیر فردی با انتخاب همراه است و به اراده و تصمیم فرد ارتباط پیدا می‌کند، اما تقدیر جمعی چنین نیست. به همین دلیل بود که فردوسی سرود:

قضا چون ز گردون فروهشت پر همه عاقلان کور گردند و کر

پس مشیت دهر، دست قضا و سیرت دهر، اموری است که از اختیار انسان‌ها خارج است، به عبارت بهتر قضا جمع جبری قدر یا اراده‌های فردی نیست. برای توضیح بیشتر نک: (هایدگر، ۱۳۸۷:

۷۹۲-۷۹۴)

اینکه می‌خواهند در جامعه زندگی کنند. اگر قرار باشد آدمی زندگی سیاسی نداشته باشد، باید مثل مار، گوشه بیابان و صحرای بی‌آب و علف را برای زندگی اختیار کند.» (همان، ۴۱) می‌بینیم باز هم باستانی از نمادهای موجود در کویر برای بیان مقصود خود استفاده می‌کند، مار در کویرهای کرمان، راور و یزد و البته بیابان‌های بلوچستان فراوان دیده می‌شود و استفاده او از این نماد برای بیان مقصودی مهم؛ واجد اهمیت بسیار است. درست است که ملت‌ها مقهور سیاست‌اند، اما سیاستمداران نیز مقهور مردم‌اند، مردمان عادی حتی فرهیخته‌ترین سیاستمداران را وادار می‌کنند تا هبوط نمایند و مثل ایشان زندگی کنند. به تعبیر نیچه، مهتران برای ادامه حیات خود ناچارند به معیارهای زندگی کهتران تن دهند: «سیاستمدار اگر بخواهد قدم به قدم تابع عامه باشد از هدف خود باز می‌ماند، و اگر بخواهد از مردم جدا شود، خیلی زود باید به یک انتحار سیاسی دست زند.» (همان، ۴۶) به نظر او این تراژدی سیاست است.

همین داوری در مقدمه کتاب «شاهنامه آخرش خوش است» به نوعی دیگر تکرار شد. این بار او به برتلس مورخ روسی استناد و از قول او نقل کرد: «... تراژدی زندگانی فرد وی [فردوسی] با تراژدی خود ملت ایران به هم آمیخته است...» (باستانی پاریزی، ۱۳۷۲: ۷) این کتاب، درباره شاهنامه و شاهنامه‌خوانان و شاهنامه‌پژوهانی مثل استاد مجتبی مینوی و عبدالحسین نوشین نوشته شده بود، مینوی پژوهشگری بدون هیچ‌گونه تمایل ایدئولوژیک شناخته می‌شد و نوشین فردی سیاسی بود که در حزب توده عضویت داشت. به نظر می‌رسد باستانی تلاش داشت سرنوشت تراژیک ایران و محققان ایرانی را نیز به گونه‌ای بازتاب دهد، همانطور که زندگی خود فردوسی نیز عاقبتی تراژیک یافت. تراژدی زندگی فردوسی در این بود که وی فرهیخته‌ای به شمار می‌آمد که به ظاهر در خدمت فردی چون سلطان محمود غزنوی بود، سلطان غزنوی - که نمی‌خواهیم بر او اطلاق فرومایه کنیم اما قطعاً از فرهنگ بی‌نصیب بود - طبق روایات و مشهورات، فردوسی بزرگ را زندانی نمود، آن‌هم زمانی که شاهنامه را سرود و اثری ماندگار از خویش به جای گذاشت.

این است که باستانی اشاره کرد: «صحنه تاریخ ایران، جایگاه بازی کردن این تراژدی‌هاست، و مثل تراژدی‌های شکسپیر که در تماشاخانه‌های انگلستان لاینقطع بازی

می‌شود ادامه دارد، این تأثر و "پس" تاریخی انقطاع‌ناپذیر، است. تنها هنرپیشگان هستند که مرتباً جای خود را به دیگری می‌دهند، و بعضی هم مثل بازیگران تأثرهای همان شکسپیر، روی صحنه (سن)^۱ سکنه می‌کنند! (همان، ۹) به واقع چگونه می‌توان از عنوان یک کتاب چنین نتیجه‌گیری‌های اجتماعی و اخلاقی و سیاسی عرضه کرد؟ بدون تردید باستانی استاد این هنر بود، او می‌توانست از نقل یک حادثه تاریخی، نتایج اخلاقی و سیاسی فراوان عرضه نماید. او از یک مَثَل ایرانی یعنی «شاهنامه آخرش خوش است» نتایج مهم فراوانی عرضه کرد و کتابی به همین عنوان تدوین نمود.

۵. باستانی پاریزی، منطق و تاریخ‌نگاری

این‌ها همه نشانی است از «حضور» نوعی از اندیشه فلسفی و رویکردی فرهنگی در نزد دکتر باستانی، هر چند خود بر آن وقوفی نداشته و یا اینکه اشاره‌ای صریح به آن نکرده باشد. حتی می‌توان نشانه‌هایی از حضور «منطق» در اندیشه تاریخی باستانی سراغ گرفت، آنجا که به قواعد منطقی اشاره می‌کرد؛ مثلاً در کتاب «سنگ هفت قلم» حکایتی نقل کرده است که طبق آن یک مورخ طبسی گفته است تمام مردم طبس دروغگوی اند و این حرف او راست است.^۲ راست بودن یعنی اینکه خود او هم دروغ‌گوست از سوئی، و از سوی دیگر او سخن راست گفته؛ پس این کلام که تمامی مردم طبس دروغ‌گوی اند، دروغ است! آنگاه باستانی اشاره می‌کند: «معمولاً اهل فلسفه و منطق، این قصه را در مثال استدلال از نوع مغالطه و سفسطه به کار می‌برند، و توضیح می‌دهند که چطور می‌شود با یک مقدمه چینی غلط دو نتیجه متعارض به دست آورد: یعنی حرف یک مورخ طبسی را می‌شود دروغ پنداشت و هم آن را راست شمرد!» (همان، ۱۳-۱۲) مبنای سخن دکتر باستانی نیز مبحثی بود از ابن کمونه^۳ منطق‌دان مشهور قرن هفتم هجری که می‌گفت: «کلّ کلام کاذب»^۴. پس دکتر باستانی نوشت: «من اگر بگویم امروز

۱. گیومه و پرانتز از باستانی پاریزی است.

۲. تأکید از باستانی پاریزی است.

۳. در مورد آراء او بنگرید به: سعد بن منصور ابن کمونه (۱۴۰۲ق)، *الجدید فی الحکمه*، بغداد: وزارة التعليم العالي و المبحث العلمي.

۴. اصل جمله ابن کمونه این است: کلّ کلامی کاذب. برای تحلیل این قضیه که به پارادوکس دروغگو هم مشهور است (نک: داوری، ۱۳۸۵: ۱۱-۲۲؛ قراملکی، ۱۳۸۳: ۳۳-۴۳)

هر چه گفته‌ام دروغ است، آیا این حرفم راست است یا دروغ؟» (همان، ۱۳پ)
با استناد به این قضیه منطقی، باستانی منتقد این امر بود که تمام مساعی مورخان را یکسره تیره نشان دهیم و آن‌ها را مردود بشماریم؛ زیرا «ساده‌ترین کار، تخطئه گذشتگان و بی‌اجر ساختن زحمت پیشینیان است، خصوصاً در مورد تاریخ، که آیندگان همیشه بر استخوانهای گذشتگان قدم می‌سپارند.» در این زمینه است که باستانی نقل قولی از هراکلیت می‌آورد که در یک رودخانه دوبار نمی‌توان شنا کرد، آنگاه نتیجه می‌گرفت که: «... حال اگر اوضاع دگرگون می‌شود و تفکرات فرق می‌کند، این مربوط به "تغییر" عالم و دنباله تکاملی همان "حالت انتقالی" هراکلیت است، مورخ به هر حال از متن جامعه خارج نیست. گناه مورخ چیست که آنچه دیده و شنیده؛ نقل کرده و گفته؟» (همان، ۱۶)^۱

نکته اخلاقی و باز هم مهم تاریخی نگاه باستانی این است که «پادشاهان را می‌شود از کشور بیرون کرد، ولی، متأسفانه، هیچ وقت از تاریخ نمی‌شود بیرون کرد. کاترین را نمی‌شود دور انداخت، همچنان‌که گنومات را هم نمی‌شود از او صرف نظر کرد، بر سر همه اینها همه کار می‌شود آورد تا وقتی که در متن اجتماع هستند، روزی که به تاریخ سپرده شدند، دیگر هیچ کاری درباره آنها نمی‌شود کرد- جز یک قضاوت عادلانه در خوب و بد کارهایشان.» (همان، ۱۷)

با همین دید منطقی بود که نمونه‌هایی از کژتابی زبان در آثار دکتر باستانی دیده می‌شد، او نوشت معمولاً می‌گویند سیاست پدر و مادر ندارد، یعنی اینکه در سیاست هیچ معیار و قاعده اخلاقی موجود نیست، اما دکتر باستانی چیزی دیگر از این مثال قدیمی نتیجه می‌گرفت: اساساً سیاست پدر و مادر ندارد و دانشی است مستقل با قلمرو خاص و الزامات ویژه خویش و نباید آن را با موضوعات دیگر مقایسه کرد. با این اشاره نوشت واژه مار با سیاست‌بازی و پیچیدگی قرینه گرفته می‌شود، به همین علت توضیح داد: «مار و سیاست هر دو یک وجه مشترک دیگر هم دارند و آن "خوش خط و خال" بودن آنهاست که بچه‌ها را هم می‌فریبد، و گاهی اوقات بزرگترها را هم فریب می‌دهد، و حتی مردان عاقل را هم به پدر سوخته بازی - به تعبیر امروزها- وادار

۱. تأکیدات از دکتر باستانی است.

می‌کند...» (همان، همانجا) به این شکل او مقام و منصب و سیاست‌بازی را تحقیر می‌کرد و فرهیختگی را در پرهیز از فریب خوردن توسط سیاستمداران می‌دانست. بر همین اساس، باستانی بر این باور بود که حوادث و وقایع تاریخی را نباید محکوم کرد، بلکه باید در صدد برآمد تا راز و رمز وقوع تحولات را دریافت: «تاریخ همیشه دوپهلوی دارد: هر فتحی با یک شکست بزرگ توأم است، هر انقلابی، نابودی گروه و روی کار آمدن گروه دیگری را شامل می‌شود. گفتگوی یک طرفه هیچ وقت به صلاح تاریخ نبوده است.» (باستانی پاریزی، ۱۳۶۲ الف: ۳۴۸)

دکتر باستانی در زمره معدود مورخانی بود که بر نقش زنان در تحولات تاریخی تأکید می‌نهاد و حتی روایات و داستان‌های تاریخی زیادی در مورد زنان نگاشت. دو تا از کتاب‌های او در این زمینه - که مثل اغلب کتاب‌هایش - به واقع مجموعه مقالات‌اند، عبارت‌اند از «زن در گذار تاریخ» و «خاتون هفت قلعه». خاتون هفت قلعه کتابی است در مورد زنان و قلعه‌ها و بناهایی که به نوعی لغت «دختر» در آن‌ها وجود دارد، مثل قلعه دختر فارس، قلعه دختر خراسان، قلعه دختر میانه، هرات و ... (باستانی پاریزی، ۱۳۴۴) کتاب مبین این نکته است که دکتر باستانی نسبت به موضوع زنان و نقش ایشان در تحولات و حوادث تاریخی و اجتماعی بی‌توجه نبود. این توجه در کتاب دیگر او به گونه‌ای است که به صراحت می‌نویسد: «من در مقالاتم همه جا مدافع حقوق زنان بوده‌ام.» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۴: ۱۶) بخش زیادی از مقصود باستانی نشان‌دهنده این بود که به قول ایرانی‌ها، پشت سر هر مرد موفقی، همیشه یک زن است. به همین دلیل بود که خاطرنشان می‌کرد: «وقتی من از هزاره طبری صحبت می‌کنم، از نقش زن او در زندگانی‌اش غافل نیستم.» (همان، ۱۸-۱۷) دکتر باستانی در ادامه نکته‌ای مهم‌تر نوشت: «با این حساب، من نه تنها در مورد نقش زن در تاریخ، صاحب نظریه منفی و بدبین نیستم، بلکه بالعکس در مقام خوش بینی - حتی یک فمینیست^۱ هم به‌شمار می‌روم - یعنی طرفدار نقش زن در تاریخ هستم.» (همان، ۱۸) بدیهی است فمینیسم نه صرفاً عبارت است از حقوق زنان و نه نقش ایشان در تاریخ، اما حتی به کاربردن این واژه توسط یک دانشگاهی قدیمی جای بسی تأمل داشت.

۱. لغت فرانسه از باستانی است.

همچنین باستانی از بیماری‌ها و موارد بهداشتی شخصیت‌های تاریخی نیز نتایج اخلاقی و اجتماعی خاص خود را می‌گرفت. به واقع این موارد مثل اغلب نکته‌سنجی‌هایش می‌تواند مقدمه‌ای شوند بر شکل‌گیری حوزه‌های جدیدی از تاریخ‌نگاری که در کشور ما مغفول واقع شده‌اند. مثلاً در زمینه ربط بیماری‌های زمامداران با تحولات تاریخی تاکنون هیچ اثری نوشته نشده است. باستانی اشاره کرد که مثلاً اینکه نادرشاه افشار هم‌زمان هم بواسیر داشت، هم بیماری کبد و هم یبوست. این بیماری‌ها نقشی بسیار مهم در خشونت طبع او علیه مخالفان و خصوصاً برپا کردن کله منار در کرمان داشته، یعنی درست هنگام محاصره کرمان بواسیر او عود کرد و همین‌طور سرمای بسیار شدید و مشهور کرمان، در این تصمیم‌گیری بسیار تأثیرگذار بود. (باستانی پاریزی، ۱۳۶۷ الف: ۱۹).

۶. حضورستان، حصیرستان و هزارستان

ادبیات و تاریخ اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و البته تأکید نهادن بر نقش توده‌ها، به ویژه، ساکنین روستا در تحولات سیاسی، در نزد باستانی صبغه‌ای فلسفی به خود می‌گرفت، به عبارت بهتر، باستانی تلاش می‌کرد تاریخ‌نگاری خود را ضابطه‌مند سازد. آن‌گاه که برای این دانش، سه ضلع قائل می‌شد: زمان، مکان و افراد. به صراحت نوشت: «آن کس که با تاریخ سروکار دارد، حتی اگر یک دوران کوتاه تاریخ را هم با دیده تعمق و بصیرت ورق بزند... دیدی فلسفی در زمینه روشن ذهن خود ایجاد کرده است.» (باستانی پاریزی، ۱۳۶۲ الف: ۴) آنگاه بر عنصری مهم در تاریخ بشری تأکید می‌گذاشت: عنصر تداوم و تحول. به همین علت در ادامه می‌نوشت هیچ پدیده‌ای در عالم «بیشتر و بهتر از تداوم پیوستگی حوادث تاریخی» انسان را به «فلسفه خلقت عالم ایجاد آشنا نخواهد کرد.» فلسفه هم هیچ فرزندی «مددکارتر و وفادارتر از تاریخ» ندارد که «تار و پود حیات فلسفه را تاریخ به هم می‌بافد.» در ادامه همین مطلب بود که از «مثلث» تاریخ یاد می‌کرد که سه ضلع دارد و این سه ضلع «همیشه در تغیر و تبدل بوده‌اند»، آن سه ضلع زمان، مکان و افراد است. (همان، ۴)

باستانی استدلال می‌کرد: «برای کسی که در تاریخ کار می‌کند، نخستین اصل آشنا این است که از پیوستگی و تداوم تاریخ غافل نباشد»، پس «نخستین شرط تحقیق» این

است که «ما بدانیم این حادثه و این سانحه تاریخی در چه برهه از زمان، و در چه گوشه از مکان قرار دارد، و رشته‌هایی که او را و قهرمانان او را به گذشته پیوند می‌دهد کدام است، و مهم‌تر از آن، حوادث و اتفاقاتی که در آینده بدان پیوسته تواند بود، کدام می‌تواند باشد.» (همان، ۵) به این شکل او مرزهای گذشته، حال و آینده را با یکدیگر پیوند می‌داد؛ زیرا از نظر باستانی تاریخ امری نیست که به گذشته صرف مربوط باشد، به واقع تاریخ امریست که ریشه‌های حیات کنونی و امکانات بالفعل و در دسترس ما را نشان می‌دهد و افق امکانی آینده را نیز به نمایش می‌گذارد. به این شکل قادر خواهیم بود اکنون را در پرتو مطالعه گذشته بهتر بفهمیم و دریابیم با امکانات کنونی، چه آینده‌ای در انتظارمان خواهد بود. به عبارت دقیق‌تر، از برخی مطالب باستانی می‌توانیم این نکته را دریابیم که برای او تاریخ نوعی دانش آینده‌نگری نیز بود و دانش تاریخ امری نبود که صرفاً به رویدادهای گذشته تعلق داشته باشد.

این نگاه فلسفی به تاریخ در فقرات بعدی مطالبی که بالاتر نقل کردیم با صراحت بیشتری عنوان شده‌اند: «... مطالعه تاریخ، خود برای هر کس یک دید فلسفی می‌دهد. در واقع، یک فیلسوف، ممکن است مورخ نباشد، ولی هر مورخی لامحاله فیلسوف و حکیم هم هست که دریافت حکمت خلقت عالم و آدم، در گرو مطالعات تاریخی است...» (همان، ۷) پس با اینکه عناوین کتاب‌های دکتر باستانی بسیار معمولی‌اند، اما در تقریباً تمامی آن‌ها می‌توان رگه‌هایی جالب توجه از نوعی نگاه فلسفی-تاریخی یافت. همچنین اشاره به نکات ظریف اجتماعی و نتیجه‌گیری‌های اخلاقی از ذکر حکایات تاریخی، یکی از عمده‌ترین ویژگی‌های تاریخ‌نگاری دکتر باستانی است. مثلاً اگر مورخی تنها عنوان یکی از کتاب‌های باستانی یعنی «نون جو، دوغ گو» را ببیند، هرگز به مخیله‌اش نیز خطور نمی‌کند که چنین سطور نغزی را می‌توان در این کتاب یافت:

«بعضی‌ها میل دارند که تاریخ را در جزء علوم دستوری وارد کنند و برای آن رسالت اخلاقی قائل شوند. من خودم هم البته خیلی طرفدار این بُعد تاریخ هستم، و این نکته هم هست که تاریخ مثل هر علم دیگری یک وجه "کاربردی" می‌تواند داشته باشد، و بعضی‌ها مورد آن را عبرت گرفتن از گذشته و پیش بینی راه آینده، و خلاصه دخیل دادن گذشته در زندگی روزمره [می‌دانند]، ولی خواه نا خواه اغلب هم قبول

کرده‌اند که آنطور که هگل گفته است: "تنها درسی که تاریخ می‌آموزد این است که کسی به درسی از او گوش نمی‌دهد!" (باستانی پاریزی، ۱۳۶۲ ج: ۳۰)

باستانی تلاش داشت نظر خویش را دربارهٔ زمان، مکان و افراد به مثابه سه عنصر مهم پیوستگی تاریخی نظم و نسق دهد، حتی تلاش می‌کرد دیدگاه‌های خود را به نوعی مفهوم‌سازی نماید؛ پس برای بیان منظور خویش از سه واژه حضورستان و هزارستان و حصیرستان استفاده می‌نمود. حضور واژه‌ای بسیار بنیادین در فلسفه‌های پدیدارشناسی و باطنی است که جای بحث کافی در بارهٔ لغت مزبور در این مقاله نیست و ما فقط به این نکته اشاره می‌کنیم که منظور باستانی از این لغت بیشتر تأکید بر اهمیت فرهنگ و «اقلیم حضور» آن است. به نظر او نیروی لازم برای مهار قدرت مخرب بشری در دوران جدید، فرهنگ است: «این نیرو را، از ذخیره‌ای که در تمدن آدمی رسوب کرده است و عنوان فرهنگ دارد، شاید بتوان استخراج کرد.»^۱ (باستانی پاریزی، ۱۳۶۹: ۲۰-۲۱) به هر روی دکتر باستانی شاید می‌خواست این نکته را بگوید که حضور یعنی ابدیت زمان، و آن‌هم چیزی نیست جز فرهنگ. فرهنگ نیز همان امری است که از گذشته داده شده و ما با آن زندگی می‌کنیم و به واقع مقوله‌ای است که وجه تمایز ایرانی از غیر ایرانی است.

باستانی در کتاب *هزارستان*، مفهوم زمان از دید خویش را بهتر بیان می‌کند: «... زمان عبارت است از پیوستگی و پی در پی بودن لحظات - که البته خودشان در حرکت و گذر نیستند - ولی چون ماده از یک حوزهٔ زمانی به حوزهٔ زمانی دیگر نقل مکان می‌کند، بنابراین این تصور پیش می‌آید که زمان در گذر است، در حالیکه این اشیاء و مواد هستند که از یک هستهٔ زمانی به هستهٔ زمانی دیگر نقل مکان می‌کنند، و این امر که یک نوع حرکت انتقالی است، در واقع اساس تحولات تاریخی عالم است.» (باستانی پاریزی، ۱۳۷۰: ۶-۷)

در ادامه بحثی دربارهٔ شرط امکان تحولات تاریخی مطرح شد، به نظر باستانی حوادث تاریخی به میل این و آن شکل نمی‌گیرند، بلکه وقوع حوادث تاریخی، «موکول به رسیدن زمان و موقع وقوع آنهاست، هیچ حادثه‌ای حادث نخواهد شد مگر اینکه

۱. تأکید بر واژه فرهنگ از باستانی پاریزی است.

زمان وقوع آن رسیده باشد - درست مثل زایمان... - یک حادثه تاریخی هم، تا زمان آن فرا نرسیده باشد، صورت وقوع به خود نخواهد گرفت.» (همان، ۱۰-۱۱) به کار گرفتن واژه زایمان در وصف حدوث حوادث مهم تاریخی اساسی بود، به عبارتی منظور بر هم انباشته شدن شرایط لازم برای تحقق حوادث به شکل کمی و حدوث شرایط جدید تاریخی به شکلی کیفی است. زایمان هم تغییر کیفی یک پدیده است، در تاریخ وقتی پدیده‌ای جدید از درون بساط قدیم ظهور می‌کند، به واقع جهشی کیفی صورت گرفته و عصری نوین در تاریخ آغاز می‌گردد، اما ظهور و بروز اعصار تاریخی به خودی خود صورت نمی‌گیرد، هر دوره تاریخی ریشه در دوره تاریخی گذشته دارد؛ پس دوره جدید از دوره قدیم سرچشمه می‌گیرد، همانطور که طفل محصول تکامل از شرایط جنینی تا زمان تولد است و طفل نه به خودی خود شکل می‌گیرد و نه ناگهان پای به عرصه هستی می‌گذارد.

مطالب کتاب *هزارستان* به واژه‌های هزار و هزاره مربوط است (همان، ۴۱) و هدف از نگارش آن بررسی نقش توده‌های مردم در تحولات تاریخی است. باستانی بر این باور است که «حقیقت در تاریخ، حرکت مردم است»، اما «واقعیت آن شخصیت‌هایی هستند که آن تحرکها را رهبری می‌کنند...» (همان، ۳۳) باستانی با نوعی بازی کلامی و به کار گرفتن فنون استعاره‌های ادبی، دیالکتیک توده‌ها و رهبری حرکت‌های تاریخی را به این شکل بیان می‌نماید که در هر تحول تاریخی، قربانیان اصلی مردمی هستند که پشتوانه شکل‌گیری حوادث دوران‌ساز تاریخی بوده‌اند: «... عجب آنکه نخستین قربانیان این واقعیت، همان کسانی هستند که پشتوانه آن شخصیت‌ها بودند، و در واقع در صفحات تاریخ، در اکثر موارد، حقیقت قربانی واقعیت شده است.» (همان، ۲۱) جالب توجه اینکه منظور باستانی از شخصیت‌ها در این روایت تاریخی، رهبران قوم نیستند، بلکه مقصود او از نقش شخصیت‌ها در تاریخ، همان توده‌های انسانی‌اند که «تاریخ واقعی» را رقم می‌زنند.

در نظر باستانی حوادث تاریخ‌مندند،^۱ یعنی هر حادثه گذشته‌ای دارد که به اکنون منتقل می‌شود و افق امکانی آینده را رقم می‌زند، اما خود تاریخ هم فضیلتی باشکوه

1. Historicity.

دارد و آنهم ازلیّت و ابدیّت است. به عبارتی تاریخ حلقه واسطه این دو قلمرو لایتناهی است: «تاریخ این فضیلت را دارد که انسان و مکان، یعنی ماده را به کمک زمان به ابدیت پیوند می‌دهد، و با این پیوند، در واقع خود را نیز به ابدیت پیوند زده است، پس تاریخ از اینجا می‌شود علم فناپذیر، و بی‌پایان علمی که ازلی و ابدی خواهد بود. در اینجا است که متناهی و لایتناهی پیوند می‌خورد—آفاق و انفس، به کمک ایام جاودانی می‌شوند، فناء فی‌الله تاریخ در همین جاست. آسمان و زمین با این سوزن به هم دوخته می‌شوند، تاریخ به کمک زمان به ابدیت پیوسته.» (همان، ۳۳)

سومین کتاب از سه‌گانه‌ای که می‌خواهد نقش زمان و مکان و شخصیت‌ها را در تاریخ توضیح دهد، کتاب *حصیرستان* است. *حصیر* همان بوریاست که در کرمان و به ویژه روستاهای رودبار جنوب و بلوچستان کاملاً شناخته شده است، همانطور که در سیستان و بلوچستان نیز به خوبی آن را می‌شناسند. *حصیر* نیز مثل سایر نمادهای کویر، در آثار باستانی پاریزی نقشی مهم دارد. برای کرمانی‌ها و بلوچ‌ها، *حصیر* تنها یک شیء نیست؛ بلکه چیزی است که مردم با آن زندگی می‌کنند و بخشی از هویت آن‌هاست. از *حصیر*، کپر درست می‌شود، همچنین *حصیر* چیزی است که تمام مردم بر روی آن می‌نشینند، از آن بادبزین درست می‌کنند و البته زیر فرش می‌اندازند تا فرش آسیب نبیند و همچنین *حصیر* چیزی است که با آن سبدهای برای نگهداری خرما درست می‌کنند. *حصیر* را از برگ‌های بلند و پهن درخت نخل تولید می‌کنند.

به نظر می‌رسد *حصیر* با این گستردگی کاربرد و استفاده‌های فراوان و به دلیل نقش غیر قابل انکار در زندگی مردم کرمان و بلوچستان، در خود کنایه‌ای نهفته دارد: *حصیر* کنایه از *حصر* است، یعنی آنچه انسان را در خود محصور می‌سازد، به عبارتی *حصیر* «محیط» زندگی بخشی از مردم شرق ایران را بازگو می‌کند. این *حصر*، امری اختیاری نیست؛ بلکه یک قضااست. هر کرمانی و بلوچ از روزی که متولد می‌شود، به درون جایی پرتاب می‌شود که ارزش‌ها، داورها، خرده فرهنگ‌ها و معیارهای زندگی از پیش برای او تعیین شده است؛ همان قاعده‌ای که در سایر قومیت‌ها و فرهنگ‌ها وجود دارد. خود باستانی نیز در کتابش به این موضوع پرداخته است. او می‌نویسد: «اگر نظریه مخلص در باب مثلث تاریخ پیش اهل نظر پذیرفته شود، این سه کلمه، در واقع نماد

هر یک از اضلاع تواند بود: حضور = بُعد ابدیت زمان، حصر = بُعد ابدیت مکان، و هزار = بُعد اکثریت افراد. (همان، ۱۰پ) این بود تمهید دکتر باستانی برای مفهومی ساختن تاریخ ایران، هر چند با اشاره و کنایه نوشته شده‌اند؛ این مفاهیم نیز مانند روش تاریخ‌نگاری او «من درآورده» بودند، همین امر بود که باعث «تمایز» تاریخ‌نگاری او از دیگران می‌شد. در کل تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری باستانی پاریزی خاص خود او بود؛ زیرا او برای تاریخ‌نگاری خود از هیچ‌کس تقلید نکرد، همانطور که در پرداختن به موضوعاتی که درباره آن‌ها نوشت، مقلد کسی نبود؛ این موضوع به خودی خود واجد اهمیت فراوان بود.

نتیجه‌گیری

با نگاهی گذرا به آثار منتشر شده دکتر باستانی پاریزی به این حقیقت دست خواهیم یافت که برخلاف تصور رایج، رگه‌هایی از اندیشه تاریخی مبتنی بر یک رویکرد فرهنگی را می‌توان در نوشته‌های او یافت. این اندیشه‌ها قلمروهای گوناگونی را در برمی‌گیرند، برجسته‌ترین قلمرو اندیشه تاریخی دکتر باستانی، رویکردی حداقل شبه فلسفی به رویدادهاست. گرچه ایشان در زمینه مزبور به صورت پراکنده اظهار نظر کرده است، اما همین اظهار نظرها نشان می‌دهند او مورخی است که نسبت به حوزه اندیشه بی‌تفاوت نبود و در حد مقدمات خود تا جایی که توانست از تذکر موضوع خودداری ننمود. دکتر باستانی حتی تلاش کرد برای نظرات خود مفاهیم و دستگاه مختصات ترسیم نماید که یکی از آن‌ها را می‌توان خلق سه‌گانه حضورستان و حصرستان و هزارستان دانست که هر کدام عنوان کتاب‌هایی از اوست که می‌خواست عناصر زمان و مکان و شخصیت‌ها را در شکل‌گیری حوادث تاریخی برجسته سازد. برای باستانی تاریخ امری روی داده و گذشته نبود؛ بلکه گذشته ابزاری بود برای فهم «حال حاضر». این مهم نیز برای آن بود تا افق امکانی آینده را بتوان ترسیم نمود.

وجه دیگر اندیشه‌های تاریخی دکتر باستانی تمایل شگفت‌انگیز او به نگارش تاریخ اجتماعی و فرهنگی است. علاقه دکتر باستانی به کرمان و تاریخ آن زبانزد همه است، اما کرمان به مثابه مکانی که الهام‌بخش باستانی در نویسندگی و تاریخ‌نگاری است،

نمادهای خود را نیز در اختیار وی قرار داد تا به کمک آنها با مخاطبان خویش ارتباط برقرار نماید. باستانی تلاش می‌کرد از نمادهای حاضر در کویر، به نحو مطلوب بهره‌برداری نماید، در «حماسه کویر» به بیابان‌های بی آب و علف در شکل‌گیری حوادث تاریخی اشاره کرده است و در عین حال، از حصیر گرفته تا مار، از قنات تا روستا، از راهزنی و دزدی که ذاتی زندگی در حاشیه کویر بود تا «حضور» صوفیانه، همه و همه نمادهائی بودند که باستانی تلاش کرد با آنها مکنونات فکری خویش را منعکس نماید.

در این زمینه او افق‌هایی نوین را به روی تاریخ‌نگاری کشور گشود که توجه به نقش زنان، تأکید بر خصوصیات شخصی و عوامل غیر اجتماعی مانند بیماری‌ها در شکل‌گیری تحولات مهم تاریخی در زمره آنها بود؛ موضوعاتی که می‌توانند زمینه را برای تحقیقات گسترده و جدید تاریخ فرهنگی و اجتماعی ایران مهیا سازند. همانطور که شاید دکتر باستانی تنها و حداقل در زمره معدود مورخانی بود که بر نقش کویر، به مثابه محیطی بی آب و علف در تحولات تاریخی انگشت تأکید نهاد. در تاریخ‌نگاری باستانی، کنایه، استعاره، تشبیه، تمثیل و تلمیح دست به دست هم می‌دادند و اثری خلق می‌کردند که هم ادبی بود و هم تاریخی؛ به واقع مگر نه این است که هر اثر تاریخی بالذات اثری ادبی محسوب می‌شود؟ و هیچ نویسنده‌ای نیست که بتواند از چنبره واژه‌ها رها شود؟ این است که خواننده با هر رویکردی اعم از فلسفی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و ادبی به آثار دکتر باستانی نظر بیفکند، خویشتن را مخاطب کلمات او خواهد یافت.

منابع

- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۴۴)، *خاتون هفت قلعه*، تهران: امیرکبیر.
- (۱۳۵۶)، *حماسه کویر*، تهران: امیرکبیر.
- (۱۳۶۲ الف)، *زیر این هفت آسمان*، تهران: جاویدان.
- (۱۳۶۲ ب)، *کوچه هفت بیچ*، تهران: نگاه.
- (۱۳۶۲ ج)، *نان جو دوغ گو*، تهران: دنیای کتاب.
- (۱۳۶۴)، *فرمانفرمای عالم*، تهران: علمی.
- (۱۳۶۷ الف)، *از سیر تا پیاز*، تهران: نشر علم.
- (۱۳۶۷ ب)، *مار در بتکده کهنه*، تهران: ارژنگ.
- (۱۳۶۹)، *حضورستان*، تهران: ارغوان.
- (۱۳۷۰)، *هزارستان*، تهران: به نگار.
- (۱۳۷۲ الف)، *سایه های کنگره*، تهران: ارغوان.
- (۱۳۷۲ ب)، *شاهنامه آخرش خوش است*، تهران: عطائی.
- (۱۳۷۹)، *درخت جواهر*، تهران: بهنام.
- (۱۳۸۴)، *گذار زن در گذار تاریخ*، تهران: علم.
- (۱۳۹۰)، *سنگ هفت قلم*، تهران: نشر علم.
- (۱۳۹۲)، *سیاست و اقتصاد در عصر صفوی*، تهران: علم.
- (۱۳۵۰)، *خود مشیت و مالی*، مجله راهنمای کتاب، سال ۱۴، شماره ۴-۶.

داوری، رضا (۱۳۸۵)، «نکاتی درباره قضیه دروغگو»، *فلسفه*، شماره ۱ (۳۴)، صص ۱۱-۲۲.

سعد بن منصور ابن کمونه (۱۴۰۲ق)، *الجدید فی الحکمة*، بغداد: وزارة التعليم العالي و المبحث العلمی.

سینگر، پیتر (۱۳۸۷)، *هگل*، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: طرح نو.

قراملکی، احد فرامرز (۱۳۸۳)، «پارادوکس دروغگو و راه حل شمس الدین محمد خفری»، *اندیشه دینی*، شماره ۱۱، صص ۳۳-۴۳.

هایدگر، مارتین (۱۳۸۷)، *هستی و زمان*، ترجمه سیاوش جمادی، تهران: ققنوس.

هیپولیت، ژان (۱۳۸۶)، *مقدمه بر فلسفه تاریخ*، ترجمه باقر پرهام، آگاه.

Bourdieu, Pierre (1990), *Distinction; a Social Critique of the Judgment of Taste*, Translated by Richard Nice, London: Routledge.

Gadamer, Hans Georg (1989), *Truth and Method*, 2nd ed. University of California: Sheed and Ward.

Transliteration

- Bastani Parisi, Mohammad Ebrahim - (1367b), *Mār dar Botkade Kohan*, Tehran: Arjang.
- Bastani Parisi, Mohammad Ebrahim (1350), *ḵūd Mošto Mālī*, book guide magazine, year 14, number 4-6.
- Bastani Parisi, Mohammad Ebrahim (1356), *Ḥemāse Kavīr*, Tehran: Amīrkabīr.
- Bastani Parisi, Mohammad Ebrahim (1362 A), *Zīr-e In Haft Āsemān*, Tehran: Javīdān.
- Bastani Parisi, Mohammad Ebrahim (1362), *Nān-e jū Doḡgū*, Tehran: World of Books.
- Bastani Parisi, Mohammad Ebrahim (1362b), *Koče-e Haft Pītč*, Tehran: Negāh.
- Bastani Parisi, Mohammad Ebrahim (1364), *Farmānfarma-ye ‘Ālam*, Tehran: ‘Elmī.
- Bastani Parisi, Mohammad Ebrahim (1367A), *Az Sīr Tā Pīyāz*, Tehran: ‘Elm Publishing.
- Bastani Parisi, Mohammad Ebrahim (1369), *Ḥaozūrestān*, Tehran: Arḡavān.
- Bastani Parisi, Mohammad Ebrahim (1370), *Hezārestān*, Tehran: Beh-nagār.
- Bastani Parisi, Mohammad Ebrahim (1372 A), *Sāye-hā-ye Kongereh*, Tehran: Arḡavān.
- Bastani Parisi, Mohammad Ebrahim (1372b), *Shahnameh Āḡaraš ḵūš Ast*, Tehran: ‘Aṭāeī.
- Bastani Parisi, Mohammad Ebrahim (1379), *Deraḡt-e javāher*, Tehran: Behnām.
- Bastani Parisi, Mohammad Ebrahim (2004), *Gozār-e Žan Az Godār-e Tārīk*, Tehran: Alam.
- Bastani Parisi, Mohammad Ebrahim (2012), *Politics and Economy in the Safavid Era*, Tehran: ‘Elm.
- Bastani Parisi, Mohammad Ebrahim (2018), *Sang –e Haft Qalam*, Tehran: ‘Elm publication
- Bastani Parisi, Mohammad Ebrahim, (1344), *ḵātūn Haft Qal‘eh*, Tehran: Amīrkabīr.
- Davari, Reza (1385), "Notes on the Liar Case", *Philosophy*, No. 1 (34), pp. 11-22.
- Heidegger, Martin (1387), *sein und zeit*, translated by Siavash Jamadi, Tehran: Qoqnūs.
- Hyppolite, Jean (1386), *Interoduction a'la philosophie de l'histoire de Hegel*, translated by Baqer Parham, Āgāh.
- Qaramlaki, Ahad Faramarz (2013), "Khafri and the Liar Paradox", *Journal of Religious Thought*, No. 11, pp. 33-43.
- Saad Ibn Mansour Ibn Kamuna (1402 AH), *Al-Jadīd Fī Al-Ḥīkmah*, Baghdad: Vīzārat ul-Ta‘līm ul-‘Ālī.
- Singer, Peter (1387), *Hegel*, translated by Izatollah Foladvand, Tehran: New Design.